هوالعلیم

منشأ نیکو بودن صفت جود و علت بخل انسان

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۱۹ - مجلس ششم

بیانات
حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم
وصلَّي اللهُ عَلَي سيدنا و نبينا أبيالقاسم مُحَمّدٍ
وعلي آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَي أعدائِهِم أجمَعينَ

«وَالْحَمدُللهِ الّذی اسْئَلُهُ فَیعطینی وَ ان کنْتُ بخیلًا حینَ یسْتَقْرِضُنی.»

حمد اختصاص به خدای متعالی دارد از این نقطه نظر که هرگاه از او طلب قضاء حاجتی را بکنم به من عطا می‌کند. درخواست کنم به من عطا می‌کند. **وَ ان کنْتُ بخیلًا حینَ یسْتَقرِضُنی**[1]. ولی از این طرف اگر او از من درخواستی کند من بُخل می‌کنم. بخیل هستم.

یکی از صفات مستحسنه، صفت جُود است. صفت جود از صفات مستحسن است. در همه‌ی اقوام و مَلل به عنوان یک صفت پسندیده و یک ارزش مطرح است. و این مسئله از کجا ناشی می‌شود؟ علّت استحسان این صفت چه چیز است؟ چرا این صفت، صفت مستحسنه است و بُخل صفت قبیح است؟

جهتش این است که انسان نسبت به سایر افراد یک وجه اشتراکی دارد. این بطور کلّی در همه مِلَل و در همه‌ی نحل، این مسئله قابل قبول و پذیرفته شده است که انسان نسبت به افراد و نسبت به سایر اشیاء اعم از حیوانات یا نباتات یک وجه اشتراکی دارد و آن وجه اشتراک عبارت است از حیات. انسان حی است. سایر افراد انسان هم حی‌اند. انسان حیّ است و حیوان هم حی است، نبات هم حی است، یک جهت حیات، ما به الاشتراک بین انسان و سایر افراد است و همان‌طوری که حقّ حیات برای انسان حقّ اوّلی و حقّ طبیعی او محسوب می‌شود حقّ حیات برای سایر افراد و برای حیوان و برای نبات هم حقّ اوّلی و طبیعی او محسوب می‌شود.

اگر انسان بدون جهت یک درختی را از زمین بکند و بیآندازد کنار و آن درخت خشک بشود، این مسئولیت دارد. انسان نمی‌تواند این کار را بکند، بدون جهت یک درختی را بکند. بدون جهت یک علفی را از زمین بکند و بیآندازد کنار خشک بشود، نمی‌تواند این کار را بکند، چون آن درخت حقّ حیات دارد، حقّ زندگی دارد. انسان بدون جهت یک حیوانی را بکشد یک بزی تو کوه دارد می‌رود همین‌طوری انسان او را بکشد. این نمی‌تواند، این حرام است. یک وقتی یک منفعت مفیده و مُحَلَله بر این مترتب است اشکال ندارد. امّا اینکه صرفاً انسان یک بزی را می‌بیند توی کوه، خوشش می‌آید یک تیراندازی بکند، این حرام است کار

---

[1] دعای ابوحمزه ثمالی.

حرام انجام داده و نمی‌تواند این کار را بکند.

شخصی مُوَثّقی نقل می‌کرد. می‌گفت در یکی از شهرستان‌ها من یک وقتی در یکی از همین شهرستان‌های اطراف قم بود، دوستانی داشت در یک اداره‌ای، در آن اداره کار می‌کرد یک وقتی، و آن‌ها هم اهل کوه و کوهنوردی و کوهپیمایی و از این چیزها بودند، آن شخص رفیق می‌گفت یک مرتبّه به اتّفاق جمعی از دوستانم، ما رفتیم به این کوه‌های خرّم آباد. طرف کوه‌های خرّم آباد و آن طرف‌ها می‌شود طرف‌های بروجرد و خرّم آباد و آنجا. می‌گفت ده، دوازده نفر بودیم، می‌گفت حرکت کردیم به قصد بودن در کوه که یکی دو روز در آنجا بمانیم و بعد برگردیم. برگردیم همین جای فعلی‌مان، می‌گفت رسیدیم در مسیرمان به یک دو راهی که در آن دو راهی که وَسطش یک دره بود و این دو راهی این‌طور جدا می‌شد از هم و بعد می‌رسید دوباره به یک راه. این‌جا یک درّه‌ای عمیقی فاصله بود و این طرف پرتگاه، این طرف هم پرتگاه یک همچنین دوراهی درست شده بود. چند نفر گفتند ما از این طرف می‌رویم، چند نفر هم گفتند ما از این طرف می‌رویم، دو دسته شدیم و حرکت کردیم آمدیم. می‌گفت در منتهیٔ علیه بُعدِ از هم که قرار گرفتیم یک مرتبه متوجّه شدیم، دیدیم آن افرادی که مقابل ما هستند دارند فریاد می‌زنند نگاه کردیم، دیدیم یک پلنگ، این بالای سر ما دارد حرکت می‌کند. یعنی از یک تخته سنگی، با ما دو متر بیشتر فاصله ندارد، یک پلنگ حسابی. می‌گفت دیگر مرگ را در جلوی چشممان ما دیدیم. این آمد و دور زد آن تخته سنگ را و آمد به طرف ما. دیگر قشنگ، حاضر و آماده. دیگر خلاصه می‌گفت همه تسلیم در برابر مشیت و عزرائیل را دیگر دیدند، نماینده‌ی عزرائیل. وکیل عزرائیل را، این‌ها همه وکلایش هستندها، این‌ها همه جزء آلات و اسباب و ادوات حضرت عزرائیل‌اند دیگر.

می‌گفت دیگر عزم بر موت داشتیم، هیچ کاری نمی‌توانستیم بکنیم و اصلًا ....، می‌گفت این بزرگوار آمد جلو و جلو، ولی خیلی عجیب بود و می‌گفت من ایستاده بودم. من نفر یکی، دوتا مانده به آخر بودم شش نفر بودند این آمد و همین‌طوری یک نگاه می‌کرد، رد می‌شد. می‌دید مأموریت دارد یا ندارد؟ دوباره می‌رفت خیلی عجیب، دوباره یک نگاه به نفر بعدی می‌کرد، رد می‌شد. هیچ کار نمی‌کرد. می‌گفت تا اینکه نوبت ما شد گفتم نه! الآن مثل اینکه، یک نگاه به ما کند ببیند ما بابش هستیم یا نه؟ خلاصه یک نگاه به ما کرد و باز هم رد شد دیگر می‌گفت ما همه‌ی پیغمبران را شفیع قرار دادیم. نمی‌دانم نذر کذا کردیم. می‌گفت یک چیز عجیبی هم بود. می‌گفت رفت تا رسید به این آخری، می‌گفت به این آخری که رسید بعد یک نگاه به او کرد و رد شد، همین که این رد شد، رسیده بود سر یک نقطه‌ی پرتگاهی، همین این، می‌گفت این هم از باب خیلی خلاصه لوس‌گیری و خلاصه خیلی واقعاً دور از انسانیت و این‌ها. این آمد و در یک لحظه که این غفلت کرده بود، با پا محکم به این می‌زند و این را از این پرتگاه پرت می‌کند پائین، خب حالا رد شده رفته دیگر، دیگر به شما که کاری ندارد. دیگر چرا این‌طوری می‌کنید؟ خیلی پرتگاه عظیمی بود. می‌گفت این از آن بالا افتاد پائین و وقتی

خورد می‌گفت ما صدای برخوردش را و آن صدا و ناله‌ای که کرد، می‌گفت همه جا پیچید. می‌گفت خیلی ما متأثّر شدیم و گفتیم آخر حیوان دیگر کاری نداشت با تو، چرا این‌طوری کردی و فلان؟ بچه بازی! این می‌گفت اتّفاقاً از این جریان یک سال گذشت.

می‌گفت سال بعد دوباره گفتیم همین موقع‌های رفتنش بود حالا تابستان بود بهار بود که خوب بود دوباره گفتیم که خب رفقا، جمع شوید دوباره برویم یک کوه. راه بیفتیم مثل پارسال. می‌گفت حرکت کردیم. آمدیم و رسیدیم به همان جا، دوباره گفتند خب دو قسمت شویم. مثل پارسال. یک قسمت از این ور بروند و یک قسمت از آن ور و بیش از یک نفر هم نمی‌توانست برود باید پشت سر هم بروند. می‌گفت دو قسمت شدیم آمدیم و رسیدیم به همان نقطه‌ای که این قضیه پارسال اتّفاق افتاد، با یک غفلت یک مرتبه پای همین شخص پیچ خورد و از همان جائی که این پلنگ را انداخت از همان جا سقوط کرد. می‌گفت یک متر این ور و آن ور هم نبود. دقیق از همان جا. خب، این مال چه چیز است؟ این مال حساب است، حیوان، حیوان است. ولی بی‌جهت چرا این حیوان را می‌کشی؟ یک وقتی عقرَب است و می‌خواهد بیاد به شما نزدیک شود خب در آنجا اگر غیر از کشتن راهی وجود ندارد خب باید آن حیوان را کشت اما اگر به جزء کشتن راهی برای نجات انسان وجود دارد خب انسان از آن راه استفاده می‌کند و آن حیوان را هم نمی‌کشد چون فطرت انسان حکم می‌کند که اگر برای انسان ادامه حیات او مقدور باشد انسان باید چکار بکند؟ او را در ادامه این حیات مساعدت کند. این اصل کلّی در ارزش این مسئله است و امّا نکته‌ای که در این‌جا از این بالاتر است، او این است که ما خود را در جایگاه عالم هستی ملاحظه کنیم و افراد و موجودات دیگر را در این جایگاه، در مقایسه با خود به حساب بیاوریم ما در جایگاه هستی عبد پروردگار هستیم، عبد خداوند هستیم افراد دیگر هم، این‌ها همه عبید هستند خداوند متعال نعمت خودش را بدون منّت و بدون عِوض در اختیار ما قرار داده است خدا وقتی که به ما نعمت می‌دهد در عِوض خب چه گیر او می‌آید؟ چه منفعتی برای خداوند حاصل می‌شود؟ هیچ! منفعتی ندارد، پس این وصف رازقیت وصف اعْطاء و وصف رحمییت و رحمانیت از اوصاف مُسْتَحْسنه پروردگار است از اوصاف جمالیه پروردگار است و آن عبد و آن بنده‌ایی به خداوند نزدیکتر است بر طبقه آنچه که شب‌های گذشته عرض شد که از اوصاف خداوند متعال نصیب او بیشتر باشد.

روایتی هست گرچه سند آن روایت معلوم نیست. و ممکن است که کلام بزرگان باشد که می‌فرمایند تخلقوا باخلاق اللَه. به اخلاق خداوند متخلّق بشوید. نظیر این مسئله از پیغمبر اکرم روایت شده است که می‌فرماید: **«لَیسَ الْعِلمُ فِی الثُّریا حتّی یصْعَدَ الیه و لا فِی الارض حَتّی ینْزِلَ الَیه تَخَلَّقُوا بِأَخْلاقِ الروْحانین**

تکونُوا مِنْهُم»[1] با قدری اختلاف در الفاظ. علم در ثریا و در آسمان نیست که شما صعود کنید و مُتِمَتِّع بشوید و یا در تُخُوم ارض نیست تا این‌که بروید پایین و آن را بدست بیاورید به اخلاق روحانیین شما متخَلِّق بشوید از آن‌ها می‌شوید. اخلاق روحانیین یعنی چه اخلاقی؟ یعنی آن صفاتی که لازمه‌ی تجرّدِ وجودی یک متعین است لازمه تقرّب به حقّ است لازمه‌ی تقرّب به حقّ، تخلّق به این اخلاق است، تخلّق به این اخلاق است.

شما ببینید خداوند متعال از صفاتش چیست؟ رازقیت است، از صفاتش چیست؟ جواد است هُوَ الْجَواد از صفاتش چیست؟ فیض است، فیاض از صفات پروردگار است از صفاتش چیست؟ اعطاء است هو المعطی، اعطاء. این‌ها از صفات پروردگار است این صفت، لازمه بساطت وجود است آن وجودی که هیچ گونه تعین ندارد و هیچ گونه محدودیتی ندارد چون صفات پروردگار صفاتی است که به اصل‌الوجود برمی‌گردد و چون وجود پروردگار وجود غیرمتعین و بَحْت و بسیط است پس صفات پروردگار به لحاظ نفس حقیقت وجود و نفس حقیقت هستی، ارزش پیدا می‌کند.

حالا هر کسی به هر مقداری که از نقطه نظر تجرّد وجودی، تجرّد او اکمل بود و اتمّ بود و اقْواء بود این صفات جمالیه و جلالیه حق در وجود او چیه؟ اقواء است، این هست. و هر شخصی که از نقطه نظر حقیقت وجودی این در مرتبه بعیدتری قرار داشت از این صفات پروردگار چیه؟ ندارد و این یک محک است.

ببینید در مجلس امام حسین (ع) ما شرکت می‌کنیم روضه سیدالشهدا علیه السلام باعث نور است باعث زدودَنْ و از بین رفتن کدورات است ذکر مبارک اباعبداللَه علیه السّلام موجب نزول رحمت است حالتی که برای انسان دست می‌دهد در آن مجلس، حالت رقّت و انبساط است این‌طور نیست؟ این مال چیست؟ بخاطر ذکر است، بخاطر ذکر سیدالشّهداء است در آن حال اگر بیایند از شما تقاضا کنند [که] آقا به یک فقیر کمک کنید خیلی راحت از جیبتان می‌دهید، خیلی راحت. حالا اگر بروید در یک جا که ذکر دنیاست، مسائل دنیا مطرح است می‌بینید حالت کدورت برای شما حاصل شد اگر یک فقیری بیاید می‌گویید برو پی کارت! همان فقیر اگر بیاید این کار را انجام می‌دهید. نماز می‌خوانید در حال نماز ذکر پروردگار است خود ذکر موجب رحمت است، موجب نور است می‌بینیم حالت انبساطی پیدا می‌شود حالت تجرّدی پیدا می‌شود. بعد از نماز یا در حین نماز اگر یک سائلی بیاید اگر یک شخصی [از] انسان تقاضایی کند اگر یک مسئله‌ای بخواهد انسان

---

[1] شرح اصول کافی (صدرا)، ج ۲، ص ۲۱۳: و فی بعض الکتب: یا بنی اسرائیل لاتقولوا العلم فی السماء من ینزل به و لا فی تخوم الأرض من یصعد به و لا من وراء البحار من یعبر فیأتی به، العلم محصول فی قلوبکم تأدّبوا بین یومی بأدب الروحانیین و تخلّقوا بأخلاق الصدیقین أظهروا العلم من قلوبکم حتی یغطیکم.

التحقیق فی الإمامة و شئونها، ص ۱۲٤: و یقول النبی (صلی الله علیه و آله و سلم): لیس العلم فی السماء فینزله علیکم و لا فی الأرض فیخرج إلیکم، ولکنّه مودع فی نفوسکم، تخلّقوا باخلاق الروحانیین یظهر لکم.

راحت او را انجام می‌دهد امّا اگر وقتی که برود در کوچه و بازار و امثال ذلک و آن حال از بین برود انسان نمی‌تواند چرا؟ آنجا مقام، مقام روحانیت بود.

پس بنابراین، این مسئله‌ی نزدیک شدن به حقّ ... لذا خیلی این مطلب، مطلب مهمّی است. این مسئله بسیار، مسئله مهمّ [ی] است که انسان در جریانات، کاری اوّل انجام بدهد که ارتباط خود را به آن وجود مطلق و به آن وجود تامّ قوی‌تر کند. بعد مشغول آن کار بشود. قضاوتی می‌خواهد بکند اوّل دو رکعت نماز بخواند بعد آن قضاوت [را انجام بدهد] نسبت به افراد، خیلی فرق می‌کند فرض کنید که یک کاری را می‌خواهد شروع کند که در آن کار ارتباط با مردم دارد، دکانش را می‌خواهد باز بکند برای کسب، از منزل‌اش می‌خواهد بیرون بیاید، اوّل دو رکعت نماز بخواند بعد برود و دکانش را برای کسب باز کند بعد برود سر کارش. این خیلی تأثیرش بیشتر است چرا؟ چون نماز موجب تقرّب می‌شود و عملی که متعاقب با تقرّب انجام بگیرد به حقّ اقْرَب است از آن عملی که متعاقب او نباشد. این‌ها مالِ چیست؟ مالِ همین اخلاق روحانیین است **«تَخَلَّقُوا بأخلاقِ الرُّوحانیین تَکونُوا مِنْهُمْ اوْ تَکونُوا مَعَهُمْ.»**

خداوند متعال به مقتضای این مسئله، به مقتضای تساوی و آن جنبه عامّی که نسبت به همه مخلوقاتش دارد به همان جنبه، فیض و اعطاء و رزق خود را نسبت به همه یکسان و بدون تفاوت جاری می‌کند البته فیض خدا متفاوت است، فیض عامّ است، فیض خاصّ است. و آن خاصّ هم که خودش مراتبی دارد و هر کسی را بر طبق مشییت خودش و بر طبق تقدیر، انجام می‌دهد این را کم او را زیاد، فردا او را زیاد این را کم، این را از این طرف او را از آن طرف، این‌ها همه‌اش برای این است که انسان در این کم و زیاد، آن علم به توحید و علم به حقیقت و منشأ و سبب و مسبّب الاسباب برای او حاصل بشود این‌ها همه‌اش مالِ این است.

از یک طرف به یک شخص زیاد می‌دهد و همراه با زیاد دادن، افراد مستمند و محتاج را درِ خانه‌اش می‌فرستد. از یک طرف به یک شخص نمی‌دهد و بر اثر ندادن، او را به خود متوجّه می‌کند و او را جذب به خود می‌کند و حواسّ و فکر او را متمایل به خود می‌کند. این از این طرف. این‌ها همه‌اش حساب است ها! این‌که خداوند الآن اعطاء می‌کند این اعطاء از کجا آمده؟

یکی از تابعین در زمان امام صادق علیه السّلام از کوفه حرکت می‌کند و به سمت مکه می‌خواهد بیاید. پولی را جمع کرده بود و می‌خواست بیاید برای مکه حجّ انجام بدهد البته حجّ واجب خب نبود همین که از کوفه می‌آید بیرون، در منزل اوّل به یک خرابه‌ای می‌رسد قبل از این‌که از کوفه خارج بشود می‌بینید یک زنی آن‌جا دارد دنبال یک چیزی می‌گردد یک چیزی دستش است و ظاهراً میته‌ای بوده! چه بوده، می‌رود سئوال می‌کند خانم این چیست و فلان؟ [اوّل] نمی‌گوید بعد می‌گوید، می‌گوید من عَلَویه هستم و شوهرم مدّتی است فوت کرده و ما پول نداریم، پول نداشتیم برای این‌که [چیزی تهیه کنم] و چند روز است بچّه‌های من گرسنه هستند امروز آمدم دیدم که یک مرغی، فلانی، دیدم که افتاده، اینجا مرده، گفتم که همین را از باب أکل میته

بردارم ببرم منزلمان. این آن کیسه پولی که برای حجّش بوده آن کیسه را می دهد به همین خانم و مخدّره و برمی‌گردد. پول دیگر نداشته برای حجّ، پول حجّ‌اش را می‌دهد به این و برمی‌گردد به منزلش. به او می‌گویند چیه؟ فلان و این حرف‌ها [، چرا] نرفتی؟ می‌گوید منصرف شدم. برایم بَداء پیدا شد و آمدم، نمی‌روم. شب پیغمبر اکرم را خواب می‌بیند و حضرت به او می‌فرمایند که فرزند مرا شما اکرام کردی، فرزند مرا اکرام کردی من یک ملک را موکل کردم که هر سال برای شما یک حجّ انجام بدهد تا روز قیامت، می‌خواهی مکه برو هر سال، می‌خواهی نرو، این صبر می‌کند [از این قضیه می‌گذرد.]

افراد می‌روند مکه و برمی‌گردند همه به هم می‌گویند خُب حاج آقا! حج شما قبول، شما را تو عرفات دیدیم، شما را تو منی دیدیم، شما را بین زمزم دیدیم شما را توی صفا و مروه دیدیم! می‌گوید ألحمدلله! نه به روی خودش می‌آورد، نه هیچ. این قضیه چیست؟ این آن حسابی است که هست.

آن حسابی است که روی آن حساب همه اشیاء عالم و نظام عالم دقیق انجام می‌شود. و ما هم خیال نکنیم حالا فرض کنیم که در یک جا، اگر بُخل کردیم او برای ما باقی می‌ماند. منی که یک طلبه هستم وظیفه من این است که اگر شخصی بیاید و از من مسئله‌ای را بپرسد بُخل نکنم آنچه را به نظرم می‌رسد بگویم، یک وقتی تکلیفم اقتضاء می‌کند نگویم، او یک مطلبی است ولی یک وقتی بخل می‌کنم می‌خواهم این مطلب علمی را برای خودم نگه دارم به یک مطلبی رسیده‌ام می‌خواهم برای خودم بماند کسی نداند خدا می‌گوید خیلی خوب! نمی‌خواهی نگو امّا تو یک مطلب نگفتی، ما هم از یک میلیون مطلب تو را منعت می‌کنیم حالا برو.

فلان فقیر می‌آید در آنجا انسان می‌تواند به او کمک بکند، و بخل می‌کند و نمی‌کند، خدا می‌گوید ندادی به او، عیب ندارد نده، ما تو را از هزارها هزار نعمتی که باید به تو برسد نگه‌ات داشتیم حالا می‌توانی برو به آن برس، فلان جا انسان یک کمکی از دستش بر [می] یاید [که] انجام بدهد به یک شخص بینوای مستمندی، بار او را بردارد کمکی [به] او بکند انجام نمی‌دهد خدا می‌گوید همچنین تو را توی عقباتِ روز قیامت نگه‌ات می‌داریم که به یاد بچّگی‌ات بیافتی تو الآن بار این ضعیف و این پیرزن را برنمی‌داری؟ به خانه نمی‌رسانی؟ وقتی می‌بینی الآن این پیرمرد این پیرزن دارد می‌رود یک زنبیل دستش است باید کمک بکنی باید بروی برسانی، نمی‌کنی، نکن، هیچ مشکلی نیست امّا روز قیامت هم ما هستیم، آنجا را چکار می‌کنید؟ این‌ها مالِ چیست؟ این‌ها همه‌اش مالِ این است که عالم نظام دارد.

این‌جا آقا حکومت شیر تو شیری که بعضی‌ها این ور آن ور می‌بینند نیست آقا! نظام دارد. یعنی چه؟

یک خطور اگر کسی بکند، مرحوم علّامه طباطبائی رضوان اللَه علیه ایشان در یکی از سفرهای مشهد، یک شخصی با ایشان بود یک روز آن شخص منزل ما آمده بود دعوت داشت یک شخص دیگری هم از همین رفقا آنجا بود، داشت وضو می‌گرفت حالا بنده خدا چه بود این یک خیالی کرد. یک مثلًا یک چیز، این بنده

خدا، آدم صالح است آدم خدمتکار است معین است، مساعد مرحوم علّامه، خدا خیرش بدهد، این حالا داشت وضو می‌گرفت حالا همچنین یک نیتی کرده بود که مثلًا این‌که این‌جوری خیلی زیاد طولش می‌دهد یا مثلًا این چه قصدی دارد یک نیت، می‌گفت سر سفره نشسته بودم یک مرتبه آقا وارد شدند یک نگاهی به من کردند که یاد عزرائیل افتادم آن‌وقت تو همان نگاه فهماندند که چرا در حقّ یک همچنین شخص این خطور برایت پیدا شد؟ هم نگاه می‌کنند هم حالیش هم می‌کنند دیگر، نظر، نگاه. برای چه یک همچنین خطوری برایت پیدا شد؟ این حالا این‌جوری دلش می‌خواهد وضو بگیرد. این‌جوری می‌خواهد بگیرد به تو چه مربوط است؟ شما بخواهی حالا یک نیت چیزی بکنید.

یک خطور در ذهن انسان می‌گذرد این خطور تو پرونده ثبت است حالا انسان روی آن خطور بیاید اقدام کند، بیاید عکس‌العمل نشان بدهد. مسائل خارجی که دیگر واویلا او که دیگر، او که دیگر به قول [بعضی‌ها] هیچ، آن‌که هیچ! نه! همین قدر یک خطور، یک خطور.

این مسئله‌ی **أَلْحَمدُلله الَّذی اسْئَلُهُ فیعطینی و ان کنْتُ بَخیلًا** مالِ چیست؟ چرا و ان کنتُ بخیلًا؟ چرا؟ چون دو مطلب [است]، مطلب اوّل این‌که ما خودمان را با افراد دیگر مشترک نمی‌بینیم این یک مسئله است و این یک نقطه. مسئله دوّم این‌که ما این مال و ملکیت را از دیگری نمی‌دانیم این را مال خودمان می‌بینیم. مسئله‌ی سوّم این‌که این ملکیت و مال را قابل زاول می‌دانیم در صورت اعطاء.

آن حدیثی است از پیغمبر اکرم که داشتند می‌رفتند بیرون مدینه، یک گوسفندی در منزل بود به یکی از این زوجاتشان فرمودند این گوسفند را بکشد همه را به فقرا بدهد. وقتی برگشتند حضرت فرمودند دادی؟ گفت بله ولی یک کتف باقی ماند حضرت فرمودند همه‌اش باقی ماند غیر از یک کتف[1] اونی که داده می‌شود باقی است، نه اونی که مانده، اونی که مانده هنوز لِنگ در هوا هست، که باقی هست یا باقی نیست؟ اگر خودت خوردی باقی نیست اگر دادی به بقیه، باقی است.

البته خُب انسان برای خودش هم باید به اندازه کافی [نگه دارد] در قرآن هم می‌فرماید که: «وَ لا تَجْعَلْ یدَكَ مَغْلُولَةً إِلی عُنُقِكَ وَ لا تَبْسُطْها كلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً»[2] آیه دیگری هم داریم که (وَ ابْتَغِ فِیما آتاكَ اللهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لا تَنْسَ نَصِیبَكَ مِنَ الدُّنْیا وَ أَحْسِنْ كما أَحْسَنَ اللهُ إِلَیكَ وَ لا تَبْغِ الْفَسادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللهَ لا یحِبُّ الْمُفْسِدِینَ)[3] آن نصیب را انسان باید داشته باشد دیگر، خودش عیالاتش، افراد.

و نسبت به سایر مسائل هم خب همین‌طور آیه شریفه می‌فرماید. «مَنْ ذَا الَّذِي یقْرِضُ اللهَ قَرْضاً حَسَناً

---

[1] پیدا نشد.

[2] سوره الإسراء، آیه ۲۹.

[3] سوره القصص، آیه ۷۷.

فَيضاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كرِيمٌ».[1] کیست که به خدا قرض بدهد؟ و خدا مضاعَف بِهِش می‌دهد فیضاعِفَه له، قرض بدهد ببینید چقدر در اینجا خدا تنازل کرده؟ مالی را که خدا به انسان داده است خدا گفته این مال، مال تو، این مال، مال تو، مال من نه، امّا، بالاغیرتاً یک درخواست از تو می‌کنیم این را به یک فقیری که می‌آید قرض بده، مومنی که می‌آید درخواست می‌کند به او قرض بده و در روایت داریم قرض به مومن قرض به خداست، البتّه این معنا، معنای چیست؟ معنا، معنای ملکیت در مال است.

در علم همین‌طور است در قدرت همین‌طور است در مسائل دیگر همین‌طور است. کیست که به خدا قرض بدهد؟ از علمش دیگران را مُنْتَفَع کند؟ نگوید این علم مال من است نگوید اوتیتُه علی علمٍ نگوید این مال من است. بیاید وقت دارد برای یک کسی یک درس بگذارد چه اشکال دارد؟ فیضاعِفَه له خدا بِهِش زیادی می‌دهد خدا بِهِش اضافه می‌دهد.

این قرض یعنی چی؟ از نظر فقهی قرض عبارت است از اعطاء عَینٍ سواءٌ کانَ دِرْهَماً اوْ دیناراً اوْ غیر ذلک به عِوضٍ فی اجَلٍ که همان عِوَض چیست؟ در مقابل برای انسان [باشد.] این می‌شود چی؟ قرض. من کتابی را به شما قرض می‌دهم. یک ماهه شما آن کتاب را به من برگردانید. هزار تومان قرض می‌دهم شما مصرف می‌کنید یک ماهه هزار تومان برمی‌گردانید و هَلُمَّ جَرّا. این عبارت است از قرض.

حتّی مسئله این است که انسان وقتی که دارد از یک شخص قرض می‌گیرد خیلی راحت می‌رود قرض بگیرد ولی موقعی که دارد قرض می‌پردازد بخل می‌کند و سستی می‌کند این‌ها مال چیست؟ این‌ها مال چیست؟ این‌ها مال همین مسئله کثْرَت است دیگر. مسئله‌ی کثرت طلبی است دیگر، در حالی که باید به عکس باشد وقتی که انسان می‌خواهد قرض بگیرد باید خلاصه تأمّل کند مسامحه کند در گرفتن، و وقتی دارد قرض می‌گیرد دائماً باید ذهنش این باشد که من مقروضم، من مقروضم، هی باید بپردازم، باید بروم چکار بکنم. ولی می‌بینیم چیست؟ اصلًا عَوَض است مسائل عوض می‌شود چرا؟ چون هر چه این خود دیدن و برای خود انگاشتن و خود را محور دیدن تقویت بشود این جنبه‌ی جود و این جنبه اعطاء کمتر می‌شود حتی نسبت به اونی که به دیگران هم مقروض است حتی نسبت به این قضیه.

«مَنْ ذَا الَّذِي يقْرِضُ اللهَ قَرْضاً حَسَناً فَيضاعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كرِيمٌ» کیست که به خدا قرض بدهد؟ کیست در راه خدا انفاق کند؟ انفاق به مال، انفاق به علم، انفاق به کمک به مردم، انفاق به رزق، انفاق به عنوان رفع حوائج، کیست این کار را بکند تا خدا در مقابل بِهِش عوض بدهد؟ حالا این‌ها همه از یک مبدأ آمده‌ها، این را یادش رفته که تمام این اموال و این علم و این قدرت و این جمال و این کمال و این‌ها، همه از یک مبدأ

[1] ٤. سوره بقره، آیه ٢٤٥.

آمده حالا آن مبدأ این‌ها را ندیده می‌گیرد می‌گوید بابا دو روز، این حسابی که تو در بانک داری این حساب اگر یک سال هم مراجعه نکنی این پول‌هایت آنجا است، حالا این از این حساب توی آن حساب باشد.

این آدم قبول نمی‌کند از این حساب توی آن حساب باشد فقط جایش عوض شده پول تو که از بین نرفته پول تو، توی جیب مردم است پول هیچ وقت از بین که نمی‌رود از این جیب می‌رود آن جیب از این جیب می‌رود توی این جیب، از این جیب می‌رود توی آن شهر، از آن شهر می‌رود ..... پول خاطرتان جمع، از بین نمی‌رود مگر بسوزانندش، هیچ از بین نمی‌رود حالا از این وَر درآمده رفته فرض کنید در یک کره دیگه، خب رفت که رفت. خب پول که هست، هست. هیچی از بین نمی‌رود خاطرتان جمع، حالا یک چرخی می‌زند دوباره همان جا برمی‌گردد دوباره اینجا، یا برنمی‌گردد. ولی واقعیتش در پرونده ثبت است. آن از بین نمی‌رود.

حالا خدا آمده تنازل کرده گفته من این پول را بِهِت داده‌ام ما روی کرامت خودمان چشممان را می‌بندیم. ولی بالاخره تو هم یک مقدار بابا شعور داشته باش تو هم یک مقدار فهم داشته باش اینکه الآن بنده‌ای است مثل تو و به واسطه جهتی از جهات، گرفتار است خُب چرا کمک نمی‌کنید؟ چرا کمک نمی‌کنی؟ این مسائلی را که من خدمتتان عرض می‌کنم. این مسائل را مرحوم آقا در زمان حیات خودشان بارها تذکر می‌دادند.

چه کسی این کار را می‌کند؟ همین رفقایشان، همین رفقایشان. یکی از دوستان مشهد ما یک گرفتاری برایش اخیراً پیش آمده، ایشان به من گفت در همین سفری که دو هفته پیش من رفتم مشهد، گفت آقا! فلان کس، فلان کس و من می‌دانم ندارد این را بنده یقین دارم ندارد به من تلفن زدند که تا چندم فلان به شما مهلت می‌دهیم و الّا هر چه دیدی دیگر از چشم خودتان دیده‌اید! بعد این آقا به من می‌گفت چیست؟ گفتم این دیگر سلوک ناب است یک چیزهایی ناب درآوردند، این سلوک ناب است دیگر، این سلوک، این سلوک این‌جا می‌کشاند آدم را، خیلی! واقعاً دیگر عالی است. یعنی اصلًا دیگر بالاتر از این نمی‌شود اصلًا تصوّر کرد! آقا فلان کس به فلان کس پول می‌دهد در ازاء بهره‌ای سی درصد، آخر بابا ده درصد. فلان درصد! فلان! می‌گوید نه! من اینقدر می‌دهم من اینقدر! و اگر نکنی چه می‌کنم و تعقیب می‌کنم و چکار می‌کنم! کی؟ همین سُلّاک محترم ما الحمدللّه، بر مدافعین حقّ و حقیقت و فضیلت و این‌ها! این‌ها البته مال ما که نیست! این‌ها مال غریبه‌هاست! آقا داشت بالای منبر می‌گفت آقا بدهید در راه خدا، زنش رفت هر چه داشت داد گفت زن! من این‌ها را برای مردم می‌گویم نه برای خودمان، برای خودمان که نمی‌گویم.

ولی ما تعجّب نکنیم، آقا هیچ تعجّب ندارد اصلًا، چرا؟ چون مسئله روشن است کسی این مطالب را می‌گفت که خودش اوّل شخصی بود که به این مطالب عمل کرده و این برای ما تمام است ما دیگر نیاز به کسی نداریم نیاز به چیزی نداریم. آخه یک نفر با ریش سفید یک عمر ذاکر اهل بیت توی این خونه ذکر امام حسین و مدح امام حسین و ائمّه را کرده بعد این موقع سر پیری این بدهند دستش که می‌اندازیم‌ات تو زندان اگر

ندهی! خیلی! واقعاً این دیگر شاهکار است! اینکه دیگر خیلی عالی است! این همه‌اش مال چیست آقا؟ مالِ بیراهه رفتن است وقتی انسان بیراهه برود، مسئله به کجا می‌رسد؟ به اینجا کشیده می‌شود دیگر، مسئله به اینجا کشیده می‌شود.

حالا شما آمدید و این کار [را] کردید خیلی خب، بکن. سوار ماشین می‌شود و می‌رود اینجا یک ماشین از رویت رد می‌شود تمام آن‌هایی که گرفتید به اضافه سه برابر باید بدهید هیچ هم به حساب نمی‌آید. هیچی هیچی به حساب نمی‌آید. آخر یا انسان وقتی که می‌آید در اینجا با قبول این معیارها و مبانی بیاید یا نیاید دیگر. آخر شما که دارید می‌آیید اینجا بالأخره اینجا یک مبانی دارد برای خودش، یک مقرّراتی دارد یک قوانینی دارد کاغذ که نفرستادند برای کسی، تازه این مطالب چیست آقا؟ این مطالب مالِ اصول اوّلیه و بدیهی قضیه است. نه مربوط به سلوک! این مربوط به انسانیت است اصلًا مربوط به سلوک نیست مربوط به اسلام نیست مربوط به تشیع نیست این به انسانیت برمی‌گردد حالا ما از انسانیت برویم روی اسلام و بعد هم تشیع و بعد هم سلوک اصلًا دیگر آن .... نه آقا! این نیست اصلًا، ما از مسائل انسانی بدور افتادیم نه از مسائل سلوکی! از این‌ها چی؟ (هُمُ الَّذِينَ يقُولُونَ لا تُنْفِقُوا عَلى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ حَتَّى ينْفَضُّوا وَ لِلَّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لكِنَّ الْمُنافِقِينَ لا يفْقَهُونَ)[1] می‌گویند به پیغمبر و دوروری‌های پیغمبر و حواریون‌شان پول ندهیم تا اینکه بر اثر فشار زندگی و این حرف‌ها بروند، از دور پیغمبر بروند، نرویم بهشان پول بدهیم نرویم بهشان کمک بکنیم نرویم بهشان از مسائل و وجوهات و فلان و این حرف‌ها بپردازیم باید بیایم به یکی دیگر بدهیم تا اینکه این دوروریها بروند، این‌ها چیز نشوند! احمق‌ها. و لِلَّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ خزائن سموات مال خداست، خزائن مال خداست این حرف‌ها چیست؟ ولکن المنافقون لا یفقهون، منافقین نمی‌دانند. این چیزهایی که من خدمتتان عرض می‌کنم چیزهایی است که من با گوش خودم شنیدم ها! نه اینکه خیال کنید از خودم درمی‌آورم سابق شنیده‌ام الآن دارم می‌گویم یک چیزی. سابق بر این، گذشته ها. آخر مگر حقّ را می‌شود با شایعه درست کرد؟ مگر حقّ را می‌شود فروخت؟ مگر حقّ را می‌شود معاوضه کرد؟ مگر حقّ را می‌شود؟ یعنی چی؟ این حرف‌ها چیست؟ (وَ إِذا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللهُ قالَ الَّذِينَ كفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَ نُطْعِمُ مَنْ لَوْ يشاءُ اللهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلالٍ مُبِينٍ[2] در سوره یس است دیگر، وقتی می‌گویند انفاق کنید می‌گویند که چی؟ می‌گویند: «أَ نُطْعِمُ مَنْ لَوْ يشاءُ اللهُ أَطْعَمَهُ.» اگر خدا می‌خواست انفاق می‌کرد. بله که اگر خدا می‌خواست انفاق می‌کرد ولی خدا می‌خواهد این نعمت نصیب تو بشود خدا این پول را که می‌خواهد به آن بدهد این پول را به این می‌دهد بعد می‌گوید تو برو از این بگیر و الّا این همان پول را می‌تواند به او بدهد.

---

[1] سوره منافقون، آیه ۷.

[2] آیه شریفه ٤٧، سوره مبارکه یس

جایش را عوض کند. مشتری که می‌خواهد بیاید اینجا، این مشتری را بفرستد اینجا، آن‌وقت در این وسط می‌خواهد یک چیزی گیر این بیاید. وصیت می‌کنند به ثلث، اصلًا این وصیت به ثلث غلط است، وصیت به ثلث یعنی چی؟ آقا می‌خواهی در راه خدا پول بدهی همین الآن تو این دنیا بده! وصیت به ثلث معنا ندارد. همین الآن تا وقتی زنده هستی.

آن روایت را شنیده‌اید که آن صحابی از دنیا رفت در مدینه، بعد وصیت کرد که پیغمبر بیایند اموالش را ببخشند و فلان، آمدند آن خرماهایی که در انبارش بود دادند بعد یک خرمای له شده بود، حضرت برداشتند این خرما را گفتند اگر این را زمان حیاتش می‌داد بهتر بود.[1]

چرا؟ چون خرما دادن بعد از موت روغن چراغ ریخته نذر امامزاده است حالا یکی می‌بینید از دنیا می‌رود دستش کوتاه است [می‌گوید] این پول [را] هم بدهید وصیت [می] کنم به فقرا بدهند! این روغن چراغ ریخته است. آن مقدار نفعی که می‌برد آن مقدار نفعی است که فقط به آن شخص مستمند می‌رسد امّا آن نفع مهم که هزارها برابر، آن نفع ارزش دارد آن اخْراجُ المالِ مِنْ نَفْسِه است این دیگر در اینجا نیست آن **«اخراج المال مِنْ نَفْسِه و مِنْ قَلْبِه»** آن در زمان حیات است نه در زمان ممات. در زمان ممات اخراج المال مِنْ نَفْسِه ندارد فقط یک قسمت جزیی از منافع و از مثوبات قسمت این شخص می‌شود. میلیون‌ها میلیون هدر رفته یک تیکه‌اش .... می‌گوید صبر کنم تا مردن از این مالم استفاده کنم. هِی اضافه کنم. اضافه کنم. اضافه کنم وقتی که مُردم خب حالا مُردم دیگر حالا که مُردم دیگر حالا چه گیر وَرَثه بیاید چه گیر کسی دیگر بیاید حالا دو سِوّمش را می‌دهیم به ورثه یک سوّمش هم روضه سیدالشّهداء بخوانید، اطعام مساکین بکنید و چکار بکنید! نه جانم این فایده ندارد، اینکه فایده ندارد.

می‌دانی مثل چیست؟ مثل این‌هایی که می‌آیند پیش انسان خمس حساب می‌کنند الآن بهِش خمس تعلّق گرفته برمی‌دارد چک سه سال دیگر می‌دهد. این یک شاهی ارزش ندارد وبری الذمه نخواهد شد. هم مشغول الذِّمّه خواهد ماند! این چه حساب می‌کند؟ این حساب را می‌کند [که] فعلًا با این پول، ما منافع را بدست بیاوریم که جبران آن پولی هم که [خمس می‌دهیم] بشود! نه جانم نه خیر. ابداً به حساب شما نخواهد آمد. و شما بری الذمه نیستید باید بپردازید لطفاً، باید بدهی دیگر، خب مگر اینکه انسان خودش ببیند که آن موقع مقتضی چه هست؟ فلان؟ اصلًا می‌تواند یا نه؟ آن یک مطلبی دیگر است.

موقع سال که می‌شود می‌گویند [زکاة] به طلا و فلان و این حرف‌ها در صورتی که باشد تعلّق می‌گیرد برمی‌دارند بازی درمی‌آورند سر چیز و آن به زنش می‌بخشد و می‌گوید من این را به تو بخشیدم که وقتی سال

---

[1] پیدا نشد

گذشت دوباره به من ببخشی او می‌گوید خب دیگر این الآن بخشش است دیگر! تمام این‌ها آقا کلاه شرعی است و کلاه شرعی هم تازه نیست خودش را دارد گول می‌زند! هیچ این‌ها بری الذمه نمی‌شود خدا که می‌گوید باید زکاة را بدهی یعنی باید بدهی مُعَطَّلی ندارد.

مَنْ ذَا الَّذِي يقْرِضُ اللهَ یعنی چی؟ یعنی وجوهات را حساب کردن یعنی اموال فقرا را دادن، للسایل و المحروم آن‌ها را باید دادند، آن‌هایی که فقیر هستند باید دادن به محتاج و مستمند باید دادن، این‌ها معناست نه اینکه با کلاه شرعی خیال بکنید عوض کردید گول می‌زنید! کی را گول می‌زنی؟

وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيهِ سَبِيلًا (آیه حج)[1] کسی که مستطیع است باید حج برود اشْهُر حج چیست؟ می‌گویند اشْهُر حج شوّال و ذی‌العقده ذی‌الحجه من شنیدم بعضی‌ها تا همین روز قبل از شوّال پول حج که پیدا می‌کند این را می‌بخشد به پسرش می‌بخشد به فلانش که بگوید که خب من در حج مستطیع نیستم غلط کردی خدا پدرت را درمی‌آورد چی چی مستطیع نیست؟ اشهر حج نه به معنای شرط وجوب است به معنای شرط واجب است یعنی در این ماه‌ها شما دیگر نمی‌توانید این را صرف در موارد مفید کنید امّا تعلّق استطاعت شرط وجوب به نحو اطلاق است.

وَلِلّهِ علی النّاسِ حجُّ البیت یعنی هر کی مستطیع شد باید حج برود اگر شما ده ماه قبل از حجّ مستطیع شدید نمی‌توانید این مال را خرج بکنید باید نگه دارید. حج با آن بروید منتهی شارِع به شما فُرجه می‌دهد اگر یک موردِ ضروری پیش آمد خرج بکن، ضروریا نه اینکه برداری پولت را یک ماشین

برای زید بخری یک موتور برای عَمر و بخری یک نمی‌دانم چی چی برای خالد بخری .... نخیر! استطاعت به نحو اطلاق خودش مؤجّز برای حجّ است منتهی در اشْهُر حجّ دیگر موارد مفیدی که برای انسان، مخارج عادی هست دیگر در آنجا نباید دست بزند امّا شارع اجازه داده تا قبل از آن، این مخارج را انجام بدهد و لذا بسیاری از افراد هستند که این‌ها حرکتشان بسوی مکه چهار ماه طول می‌کشد. یعنی باید از رجب راه بیافتد پیاده با کجاوه فلان بیاید برای [مکه] شعبان باید حرکت بکند تا به [[مکه] که] می‌رسد موقع حج بشود اینکه نمی‌توانیم بگوییم در موقع [حج] است.

در زمان‌های سابق چند ماه طول می‌کشید تا [به] مکه می‌آمدند همه که خانه‌شان مدینه نبود یکی آن وَر دنیا بود. آن وَرِ دنیا هم با هواپیما و موشک که نمی‌آمدند با الاغ کجاوه و اینا می‌آمدند، شش ماه طول می‌کشید آقا! پنج ماه طول می‌کشید تا بیاید به مکه برسد.

و الآن این یک اشتباهی است که فقها در اینجا مرتکب شدند که اشهر حجّ را شرط برای وجوب می‌دانند

[1] آل عمران، آیه ۹۷

بلکه شرط برای واجب است یعنی در موقعی که این ماه حجّ حلول کرد دیگر آن استطاعت مُنَجَّز می‌شود نه اینکه استطاعتی نبوده استطاعت بوده ولی شارع اجازه می‌دهد تا اینکه در موارد ضروری انسان خرج بکند ولی در موقع حجّ دیگر فقط باید این مال را اختصاص به مورد حجّ [قرار بدهد] تازه این عِنوان مُشیر است نه عِنوان استقلال، نسبت به افرادی که در این ماه شوّال و ذی‌القعده می‌خواهند حرکت بکنند نه نسبت به آن افرادی که این‌ها از زمان گذشته باید برای حرکت و زاد و راحله و امثال ذلک را داشته باشند، نسبت به آن‌ها ندارد. آن وقت شما نگاه می‌کنید می‌بینید که آقا پول دارد مسامحه می‌کند. می‌گوید آقا می‌خواهم اسم بنویسم. چی چی می‌خواهی شما اسم بنویسی؟ شما که الآن پول داری و ده میلیون پول داری. بیست میلیون داری واجب است که از طریق آزاد بروی، فردا آمد شما مُردی ده میلیون باید خرج بکنی باید مکه را بروی اگر صد میلیون هم شده، داری باید خرج بکنی باید مکه بروی، صد میلیون بشود، شرط ندارد محدودیت ندارد بله اگر راه منحصر شد به همین طریق، خب به این طریق باید برود آن دیگر یک مسئله دیگری است. باید مکه‌اش را برود.

این چیست؟ این **«و ان کُنْتُ بَخیلًا حینَ یسْتَقْرِضُنی»** وقتی خدا از ما می‌خواهد برای قضیه، ما چی هستیم؟ ما بخل می‌کنیم اشکال می‌تراشیم این ور شده آن ور شده فلان شده حالا کی بروم؟ بگذارم هوا خوب بشود فصل مکه، مکه مناسب باشد چی بشود این نیست قضیه. این‌ها همه‌اش مالِ چیست؟ این‌ها همه‌اش مال جهل است. وقتی انسان جاهل است نسبت به مبداء، وقتی جاهل است نسبت به منشاء، وقتی جاهل است نسبت به منبع، وقتی جاهل است نسبت به حقیقت نزول فیض و نزول وجود در همه، در این عالم کثرت، وقتی نسبت به این قضیه جاهل است چکار می‌کند؟ این صفت این صفت بخشش این صفت جود این صفت اعطاء در او کم رنگ می‌شود چون جاهل است دیگر. ولی خدا چیست؟ خدا جاهل نیست اولیاء خدا جاهل نیستند ائمّه علیهم السّلام پیغمبران، این‌ها هیچ کدام جاهل نیستند چون جاهل نیستند می‌دانند این مال، مال خداست.

در روایت عنوان بصری انشاءاللَه همه‌ی‌مان خواندیم دیگر انشاءاللَه هفته‌ای دو بار را می‌خوانیم مطالعه می‌کنیم یادمان نمی‌رود، در این روایتِ عنوان بصری، امام صادق علیه السّلام به عنوان چه می‌فرماید؟ می‌فرماید همه‌ی اموال را اموالُ اللَه بدان و تو وکیلِ امین هستی این اموال در دست تو است و باید بله در موقع اعطاء، رعایت تکلیف و رعایت آن موقعیت خاصّ را داشته باشید. ولی مال را باید مال خدا بدانیم.

خب خیلی فرق می‌کند قضیه، که انسان ورود و خروج، دخل و خرج را از یک مبداء بداند، یک مبداء این مال را وارد کرده و همان مبداء این مال را خارج کرده، چقدر واقعاً دیگر برای انسان جالب و زیبا می‌شود چقدر دیگر برای انسان جمیل می‌شود. که انسان احساس بکند مبداء دخل و مبداء خرج هر دو یکی است اصلًا این اینجا کاره‌ای نیست و همین قضیه کم کم موجب بشود که آن صفات دیگر توحیدی در انسان تجلّی و ظهور پیدا بکند.

خب مطلب طول کشید مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر ما همچنان در اوّلِ وصفِ تو مانده‌ایم. باز اگر ما بخواهیم دیگر هی شرح بدهیم این مثل همان **«الحمدلله الّذی ادْعُوهُ فیجیبُنی»** می‌شود. حالا انشاءاللَه تا دیگر خدا ببینم چه می‌خواهد.

امیدواریم که خداوند ما را از صفات عالم کثرت و اهویه نفسانیه بیرون بیاورد و صفات روحانیون را در وجود ما محقّق گرداند.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد